هو العلیم

حقیقت احیای ذکر اهل بیت (علیهم السلام)

و توصیه‌هایی به مبلغین

بیانات

آیة الله حاج سید محمدمحسن حسینی طهرانی

قدّس اللّه سرّه

أعوذُ بِاللَه مِنَ الشَّيطانِ الرَّجيم

بِسمِ اللَه الرّحمٰنِ الرّحيم

و صلّى اللَه عَلَى سيّدنا و نبيّنا أبىالقاسم محمّدٍ

و اللعنةُ عَلَى أعدائِهِم أجمَعينَ إلى يومِ الدّين

معنا و مقصود از ذكر در آيات و روايات

در اخبار متعدّده از ائمّه عليهم السّلام وارد است كه فرموده‌اند ـ با اين مفهوم، و تعابير مختلف ـ **«رَحِمَ اللَهُ مَن أَحيَا ذِكرَنَا»**[1]؛ و به همين مناسبت است كه ما مشاهده مى‌كنيم كه مجالس ذكر اهل‌بيت در ميان شيعه رايج و دارج است و اين مسئله در ميان اهل‌سنّت نيست.

مقصود از ذكر، فقط يادآورى و اسم امام را بر زبان جارى كردن و روايات كه مربوط به آن امام است گفتن، نيست؛ منظور به پاداشتن ياد امام و منش و روش امام است؛ اين مقصود از ذكر است.

﴿أَلَا بِذِكۡرِ ٱللَهِ تَطۡمَئِنُّ ٱلۡقُلُوبُ﴾[2] يعنى به ياد خدا قلوب اطمينان و آرامش پيدا مى‌كند نه به لااله الا اللَه گفتن، اللَه اللَه گفتن، يا رب يا رب گفتن. ذكر در هرجايى كه هست به معناى ياد و خاطره است و آنچه كه بر زبان است وِرد است. فرق ورد با ذكر اين است كه وِرد يك فعلى است كه بر زبان انسان مى‌آيد و فعل لسانى است و ذكر خاص را انسان به‌طور مرتّب با شرايط خودش بيان مى‌كند و آثارى هم دارد و بزرگان هم در اين زمينه مطالبى فرموده‌اند، ـحالا توضيح و تفسيرش إن‌شاءاللَه در جاى خود، و در شرح حديث عنوان عرض مى‌كنيمـ ولى ذكر به معناى ياد است، انسان در گرفتارى‌هايى كه برايش پيدا مى‌شود آنچه كه به او آرامش مى‌دهد ياد خداست؛ نه گفتن يا اللَه و يا اللَه و اينها.

[وقتى كه] برايش يک مشكلى پيدا مى‌شود، [مثلا] مى‌گويند آقا اين قضيّه مى‌خواهد اتفاق مى‌افتد، آن قضيّه مى‌خواهد اتفاق بيفتد، فلان كس ممكن است مداخله كند، او ممكن است آن كار را انجام بدهد و انسان

---

[1] الأمالى، ص ۱۳۵: عن آبى عبدالله جعفر بن محمد عليهما السلام قال: ... **رَحِمَ اللَهُ مَنْ أَحْيَا أَمْرَنَا**.

[2] سوره رعد (۱۳)، آيه ۲۸

در اضطراب و در تشویش می‌افتد، ﴿أَلَا بِذِكْرِ ٱللَّهِ تَطْمَئِنُّ ٱلْقُلُوبُ﴾ همین‌که انسان یاد خدا می‌کند و می‌گوید من کار را به خدا می‌سپارم هرچه می‌خواهد انجام بشود، یک‌دفعه می‌بینی آب سردی ریخت روی وجود خودش و حالت آرامش و بعد هم تسلیم پیدا کرد. و [می‌گوید] اینکه هرچه خواست و ارادهٔ خداست همان انجام خواهد شد. ببینید، راحت می‌شود.

حال آرامش و اطمینان سیدالشهدا در روز عاشورا

این [آرامش با یاد خدا] در مسائل مختلف هست. در جریان روز عاشورا هم می‌بینیم که به هر مقدار مسائل راجع به سیّدالشّهدا علیه السّلام سخت‌تر می‌شد، افراد می‌دیدند که حضرت آرامشش بیشتر است و بشاشت صورت و ابتهاج وجه قوی‌تر است. این به این جهت بود که آن جَلَوات توحیدیّه در نفس آن حضرت به‌واسطهٔ جلو رفتن و کم‌کم به آن نقطهٔ آخر رسیدن مدام دارد قوی‌تر می‌شود و در نفس متمکّن‌تر می‌شود. یعنی آن جَلَوات توحیدی، آن ظهورات، آن فیوضات و آن انوار، نفس را به آن مبدأ متمایل‌تر و شوق او را مدام بیشتر می‌کرد. [سیدالشهدا] می‌دید عجب! وعده‌ای که به ما داده‌اند دارد نزدیک می‌شود. مثلاً ساعت دو بعدازظهر است، ساعت سه بعدازظهر است، الآن چهار ساعت دیگر مانده، تا اینجا آمدیم، تا اینجا ایستاده‌ایم، تا اینجا پای کار ایستاده‌ایم، تا اینجا پایداری کرده‌ایم، تا اینجا لطف خدا شامل حال ما شده است. لذا شما تمام صحبت‌های حضرت در روز عاشورا را می‌بینید که براساس توحید دور می‌زند: **«رضاً برضائك، تَسلِيمًا لِأَمرِكَ لا مَعبُودَ سِوَاك...**[1]**»**

این حرف‌ها حرف‌هایی نیست که در میدان جنگ و در میدان نبرد انسان بخواهد بزند. ولی شما می‌بینید خودِ نفس آن حضرت هرچه به آن مرتبهٔ عبودیت نزدیک‌تر می‌شود و خلاصه دارد پرونده به آخر می‌رسد، دائماً حالت شوق و رغبت و ابتهاج بیشتر می‌شود. برعکس بقیّه که حالا گاه‌گاهی هم [مسائلی] برایشان پیدا می‌شد [مضطرب بودند] که حالا چه خواهد شد! البتّه خب افراد در آنجا (کربلا) هم مختلف بودند.

ولی راجع به حضرت داریم مدام [حالت ابتهاج حضرت بیشتر می‌شد]، چرا؟ چون نفسش در مقام طمأنینه و در مقام سکینه و در مقام امن متمحّض و مستقر شده و آن جلوات توحیدی در او [تجلّی می‌کند.] لذا حضرت مدام بشّاش‌تر می‌شود، ابتهاجش بیشتر می‌شود. حضرت علی‌اکبر را از دست می‌دهد، اصحاب را از دست می‌دهد، می‌بیند یک نفَس می‌کشد، در عین آن رعایت و ملاحظهٔ جهات کثرت و تعلّق به مظاهر و ظواهر این عالم که لازمهٔ مقام امامت و جمعیّت است، ولی از آن طرف مشاهده می‌شود که عجیب از حضرت علی‌اکبر هم رد شدیم گذشتیم! عبورمان دادند! ما را عبور دادند! خدا ما را رد کرد! از حضرت علیّ اصغر هم

---

[1] مقتل مُقرّم، ص ۴۲۳

رد شدیم! از حبیب بن مظاهر هم رد شدیم! از حضرت اباالفضل هم ـ بهترین برادری که یک سر ناخنش در دنیا پیدا نمی‌شود ـ رد شدیم؛ از برادرانمان رد شدیم، از اصحابی که هر روز اینها را در مدینه زیارت می‌کردیم و با یاد اینها خوش بودیم [هم رد شدیم!]

راجع به بعضی از اصحاب سیّدالشّهدا عبارات عجیبی هست، با اینکه بعضی از اینها در کوفه بودند مانند حبیب بن مظاهر و مسلم بن عوسجه، ولی حضرت در مدینه بودند، و این چه ارتباط قلبی بین اینها بوده است که رفتنِ مثلاً حضرت حبیب بن مظاهر به حسب ظاهر خیلی سنگین بود، یعنی انگار یک رُکنی را حضرت در روز عاشورا با رفتن حبیب از دست دادند. [این در نتیجه] همین اموری که مسائل دنیا و ارتباطات الهی دنیایی را به وجود می‌آورد، [بوده است]. اینها دنیایشان از آخرت ما هم بالاتر است، چه برسد به آخرت که معلوم نیست چه خبر است! بزرگان می‌فرمودند که وقتی که حضرت حبیب بن مظاهر بر روی زمین افتاد، آثار رفتن حبیب، در سیمای سیّدالشّهدا ظاهر و پیدا شده بود. این چه تعلقی بوده که یک هم‌چنین مسئله‌ای باید به وقوع بپیوندد؟! شما خیال می‌کنید اینهایی که در روز عاشورا بودند همین‌طوری، گُتره‌ای یکی از اینجا آمد، یکی از آنجا، یکی از پشت کوه، یکی از درون غار، یکی از درون دریا، این‌طوری بوده؟! اینها هرکدامشان یک نمونه بودند و هرکدامشان یک الگو بودند و جمع شده بودند و این واقعهٔ عاشورا را به وجود آورده بودند.

جایگاه امام در نظام هستی

این مسئله به خاطر این بود که یاد خدا در آن حضرت دائماً متمحّض‌تر و متمکن‌تر می‌شد و آن حقایقی که خودِ آن حضرت فقط آنها را استشمام می‌کرد و به آنها توجه داشت و به دنبال آنها می‌رفت ـ که ما اصلا اطلاعی نداریم و فهمش را هم نداریم و نمی‌دانیم که اصلا در چه عالمی روح مقدّسش سیر می‌کرد ـ می‌بیند که به آن مطالب نزدیک می‌شود، به آن قضایا و آن مسائل نزدیک می‌شود، در یک عالم لا یتناهی به او نزدیک می‌شود، در یک فضای لا یتناهی که وعده دادند باید این راه را بروی تا به آنجا تو را ببریم [به آنها نزدیک می‌شود.]

«اِنَّ لكَ عندَ اللهِ لَدَرَجَة لاتَنَالهَا اِلّا بِالشَّهَادَةِ»[1]. باید با شهادت بروی! و الاّ حضرت اگر شهید هم نمی‌شد امام بود. پس این معلوم می‌شود غیر از مسئلهٔ امامت چیزهای دیگری هم هست، که در عین اینکه حضرت امام بود، ولی **«لاتَنَالهَا اِلّا بِالشَّهَادَةِ»**. این نشان دهندهٔ همان لاحدّی و لا یتناهی بودن حقایق ربوبی است که یک چیزهایی است که اصلا به فکر ما نمی‌آید.

شما راجع به امام چه فکری می‌کنید؟! صرف نظر از این دیدگاه‌های عامیانه‌ای که راجع به امام مطرح

---

[1] بحارالأنوار، ج ۴۴، ص ۳۲۸؛ تسلیة المجالس، ج ۲، ص ۱۵۶.

است که: اینها یک کاغذی و دفتری در صندوقشان دارند و می‌روند نگاه می‌کنند و می‌بینند که چه قضایایی اتفاق می‌افتد، یا احکام را از روی اینها می‌فهمند ـ که اینها خزعبلاتی است که سر هم می‌شود ـ آنچه را که ما از امام می‌توانیم به فهم ناقص خودمان استشمام کنیم، آن چیست؟

آن این است که امام بین حق و بین مخلوق، بین ربّ و بین مربوب واسطه است. یعنی لولا این واسطه، اصلا تمام عالم عدمند! و در ادعیه و در زیارات جامعه و زیارات ائمّه (در زیارت ششم امیرالمؤمنین علیه السّلام) در زیارت روز غدیر و غیره هم ما راجع به این مسئله عباراتی را می‌خوانیم که دلالت بر حقایق وجودی نفس ائمّه می‌کند، که اگر نفهمیم و متوجه اینها نشویم، اقلاً به مقدار سعهٔ وجودی خودمان می‌فهمیم که یک خبرها و مسائلی در این زمینه هست. همین‌قدر خواسته‌اند به ما بگویند: «این‌قدر هست که بانگ جرسی می‌آید.» حالا [اگر] ما ندانیم که آن منزلگه معبود کجاست.

کس ندانست که منزلگه معشوق کجاست ❊❊❊ این‌قدر هست که بانگ جرسی می‌آید[1]

همین‌قدر می‌فهمیم که یک مسائلی هست. از خدا می‌خواهیم که معرفتش را به ما بدهد همان‌طوری‌که برای اولیاء خودش قسمت کرده و معرفت ائمّه را نصیب آنها کرده است. اولیاء، نه بقیّه! و آنها می‌فهمند که قضیّه چه خبر است و مسئله چیست؟!.

این یعنی وجود همهٔ کائنات به نفس امام علیه السّلام است، این آن چیزی است که ما می‌فهمیم. یعنی ماسوی‌الله به‌واسطهٔ نفس امام علیه السّلام رو پای خودش ایستاده و حرکت می‌کند و هرکس که به مسیر خودش می‌رود؛ به‌واسطهٔ اوست. این حبل و این ریسمان نباشد، تمام ماسوی‌الله را عدم فرا می‌گیرد و خدا خودش می‌ماند و بس. یعنی همان حقیقتی که «**کان اللّه و لم‌یکن معه شیء**»[2] بود، الآن هم به همان جهت بدون افاضه و بدون ظهور آثار برمی‌گردد. این نقشی است که امام علیه السّلام دارد.

---

[1] دیوان حافظ، غزل ۲۲۹.

[2] توحید علمی و عینی، ص ۵۰:

صدوق در کتاب «توحید» با سند متّصل خود روایت می‌کند از حضرت موسی بن جعفر علیهما السّلام که:

انّه قال: **انّ اللّه تبارك و تعالی کان لم یزل بلا زمان و لا مکان: و هو الآن کما کان. لا یخلو منه مکان و لا یشغل به مکان و لا یحلُّ فی مکان. ما یکون من نجوی ثلاثة إلّا هو رابعهم؛ و لا خمسة إلّا هُوَ سادسهم؛ و لا أدنی من ذلك و لا أکثر إلّا هُوَ مَعهم أینما کانوا. لیس بینه و بین خلقه حجاب غیر خلقه. احتجب بغیر حجاب محجوب؛ و استتر بغیر ستر مستور، لا اله إلّا هو الکبیر المتعال.**

(توحید. باب نفی المکان و الزّمان و الحرکة عنه تعالی ص ۱۷۸ و ۱۷۹).

و از همین جهت است که سیّد حیدر آملی گفته است: قال النبیّ صلّی الله علیه و آله و سلّم: **کَانَ اللّه و لم یکن معه شیءٌ.**

تفاوت میان سیدالشهدا با سایر ائمه علیهم السلام

امام جواد هم همین است، امام سجاد هم همین است، امام باقر هم همین است، امام مجتبی [و سایر ائمه] علیهم السّلام همه همین هستند. ولی از میان اینها خدا به امام حسین علیه السّلام می‌گوید، «**اِنَّ لكَ عندَ اللهِ لَدَرَجَة لاتَنَالهَا اِلّا بِالشَّهَادَةِ**» در وقتی که امام بود، ـ چون در وقت امامت خدا می‌گوید دیگر، هنوز که کربلا نرفته بودند ـ. خدا به امام حسین در وقتی که امام بود می‌فرماید یک درجه‌ای داری [که جز با شهادت به آن نمیرسی]. یعنی آن مطلبی که سیدالشهدا می‌فرمایند در خواب [پیغمبر را] دیدم. [البته] این خواب و بیداری و مکاشفه اینها همه [برای امام] یکی است فرق نمی‌کند.

[خدا به سیدالشهدا می‌فرماید:] تو باید به سمت کربلا حرکت کنی، درجه‌ای داری که «**لاتَنَالهَا اِلّا بِالشَّهَادَةِ**»، به شهادت باید برسی. این یعنی یک مسئله‌ای بالاتر از امامت هست. چه قضیّه‌ای است که بالاتر از امامت است؟ کسی که واسطهٔ بین پروردگار و خلق است بالاتر از این چه می‌خواهد باشد؟ ما که اصلا یک هزارم این را هم نمی‌فهمیم، اینکه هیچ! ولی همین‌قدر درک کردیم ـ به‌طور اجمال و ابهام ـ و فهمیده‌ایم، بالاتر از این امامت یک چیز دیگری هست.

چه مقامی بالاتر از امامت است؟ لذا در روز عاشورا جبرئیل آمد و گفت اگر می‌خواهی همین امامت را داری، اما آن شفاعت کبری نصیبت نمی‌شود؛ حضرت فرمودند نه، من شفاعت امّت را می‌خواهم، این امامت و اینها باشد.

آن وقت از اینجا خیلی مسائلی که بزرگان گاه‌گاهی لابلای کلماتشان فرموده‌اند، روشن می‌شود. که من حاضرم این مقامی‌که دارم ـ یعنی فنایی که پیدا کرده‌ام، بقایی که پیدا کرده‌ام ـ را بدهم، در مقابل این کتابهایی که نوشته‌ام از بین نرود. ایشان چه می‌خواهند بگویند؟ چه چیزی را در این مسئله می‌خواهند بیان کنند؟ که من حاضرم فناء را بدهم، بقاء را بدهم، تمام این زحماتی که کشیده‌ایم تا آنجا را بدهم [اما این کتاب‌هایی را که نوشته‌ام ندهم.] بگویم آقا بفرمایید. خدا بگوید آقا فانی هستی. [ما بگوییم:] فنا را پس فرستادیم، این را تحویل خودت دادیم! این بقایی که پیدا کردیم، این بقاء را به خودت برگرداندیم. ما همین‌طوری [به زبان] می‌گوییم فناء و بقاء، باید ببینیم چه خبر است! فنایی که هر صد سال یکی، از این خلایق دربیاید، او بیاید و بگوید من این را می‌دهم، اما این کتاب‌هایی را که نوشته‌ام ندهم.

در اینجا چه قضیّه‌ای را می‌فهمیم؟ این همانی است که امام حسین علیه السّلام می‌گوید که ما امامت را می‌دهیم اما آن مقام شفاعت ـ که شفاعت این امّت است ـ، آن یک چیز را خدا نگه دار. او (مرحوم علامه) هم حاضر است همه را بدهد، همه را بدهد! ما که این حرف‌ها را نمی‌فهمیم.

علت از خودگذشتگی امام حسین در کربلا

ما که نمی‌فهمیم این حرف‌ها را، اینکه من می‌گویم رفقا و دوستان در کلماتی که از مرحوم آقا در صحبت‌ها، سخنرانی‌ها، نوارها می‌شنویم یا در بعضی از نوشتجات [می‌بینیم] خوب دقت کنید، سریع رد نشویم و روی این مطالب [تأمّل] بکنیم، لابه‌لایش چیزهایی است! یعنی مسائلی است که نشان می‌دهد که بالاتر از آنچه را که تا به حال در پی‌اش بودیم، در درس و بحث و مطالب، یک خبرهایی هست که به عنوان اشاره و کنایه چیزهایی بیان شده است.

یعنی در یک عبارت ایشان می‌فرمایند که «امام حسین حضرت علیّ اکبرش علیهما السّلام را داد برای اینکه امروز دست من و شما را بگیرد!» این چیزی است که من و امثال من این حرف را نزدیم، یک شخصی زده است که اولا از نظر علمی مافوق اقران خودش بوده، از نظر فهم که جای خود دارد، از نظر مراتبِ آن طرف و آن مسائل که علی کلّ حال بالأخره اگر کسی نداند ما می‌دانیم که یک خبرهایی بوده است. یک هم‌چنین شخصی راجع به سیدالشهدا دارد [این را] می‌گوید. حضرت علی‌اکبر تالی‌تلو امام است. یعنی اگر امامت به حضرت سجاد نمی‌رسید به حضرت علی‌اکبر رسیده بود. مثلِ امام است. آن‌وقت ایشان می‌فرمایند که امام حسین علیه السّلام حاضر بشود که حضرت علی‌اکبر را بدهد برای اینکه امروز دست من و شما را بگیرد! این اصلا یعنی چه؟! آخر مگر حضرت علی‌اکبر نعوذ بالله نعوذبالله یک آدم معمولی است؟ ـ حالا می‌خواستم یک تعبیری بیاورم ـ مگر یک آدم معمولی است؟ مگر یک آخوند معمولی است؟ مگر یک آدمی است که فقط ریش دارد و عمامه به سرش است؟ آقا این امام است! امام است فقط عنوان امامت را ندارد. یعنی همان حیثیّتی که می‌تواند همه ماسوی‌الله را را ارتزاق کند [دارد]، منتها این جنبه به برادرش رسیده است. ایشان می‌فرمایند یک هم‌چنین شخصیتی، یک هم‌چنین کسی را، حضرت فدا کرده است.

نتیجه از خودگذشتگی امام حسین در کربلا

در زیارت اربعین، راجع به خود حضرت داریم که «**و بَذَلَ مُهجَتَهُ فِيكَ لِيَسْتَنْقِذَ عِبادَكَ مِنَ الجَهالَةِ وَ حِيرَةِ الضَّلالَة**[1]» قلبش را در راه تو داد، آن حیاتش را، خون قلبش را در راه تو داد، تا اینکه بندگان تو را هدایت کند. هدایت بندگان به امام حسین چه مربوط است؟! بندگان ، بندگان خدا هستند. اگر ما باشیم چه می‌گوییم؟! آقا برو پی کارت هرکس هرچه می‌خواهد بشود، بشود؛ ما برویم وضعمان ـ حالا نمی‌گوییم وضع دنیا، نه! وضع آخرتمان ـ خوب بشود، وضع آخرتمان درست بشود، هرکه هرچه می‌خواهد بشود، بشود. نمی‌گوییم به من چه مربوط است؟! ما را که در قبر او نمی‌خوابانند، او را که در قبر ما نمی‌خوابانند، ما تکلیف خودمان و نامهٔ

---

[1] بحارالانوار؛ ج ۹۸، ص ۳۳۱، زیارت اربعین

عمل خودمان، بقیّه هم برای خودشان! نمی‌گوییم؟! یک وقت انسان می‌گوید بروم یک نفر را هدایت کنم، دست یکی را بگیرم ولی بعد آن را به حساب خدا می‌گذارد، خب هنر نکرده است. یک چیزی دادیم یک چیزی در مقابلش گرفتیم. یک عمری را صرف کردیم در مقابلش یک چیزی گرفتیم، یک وقتی را صرف یک کسی کردیم، یک ساعت از وقت خود به کسی دادیم، آمده یک مطلبی را، گره‌ای را باز کرده، در مقابلش هم یک اجری گرفتیم، خیلی خب حسابمان دیگر صاف شد، یک چیزی گرفتیم.

حضرت در مقابل چیزی نگرفته است. فقط خودش را داده تا این بندگان هدایت پیدا کنند. چه حیثیّتی باید در حضرت به وجود بیاید تا یک هم‌چنین حرفی بزند؟ غیر از اینکه حضرت در آن حال وجود مُمَثَّل خود پروردگار بوده، هیچ‌گونه توجیهی نمی‌شود کرد. یعنی همان حالت و جنبه‌ای که خدا برای هدایت بندگانش و افاضهٔ فیض به مخلوقاتش دارد، امام حسین هم در همان حالت است. آنجا امام حسین دیگر جنبهٔ خلقی ندارد، آنجا جنبهٔ ربّی پیدا می‌کند. آنجا دیگر جنبهٔ نزول آن مقام خالقیّت و مقام رازقیّت و مقام واحدیّت و مقام اعطاء و ... هرچه را که می‌خواهید بگویید، او در آن حال یک هم‌چنین حیثیّتی دارد که می‌تواند یک هم‌چنین مطلبی بگوید، یک هم‌چنین کاری بکند، بیاید از حضرت علی اکبرش هم بگذرد! از حضرت عبدالله رضیع‌اش هم بگذرد! از حضرت اباالفضل‌اش هم بگذرد! تا این حالت را نداشته باشد نمی‌تواند این کار را بکند. این اصلا چیزی فوق امامت است.

ارزش و اهمیت هدایتگری

آن‌وقت ما می‌بینیم اولیاء هم همین را درک می‌کنند، همین را! آن کسی که می‌گوید من حاضرم فنایی که به من داده‌اند را بدهم، بقایی که برایم پیدا شده را بدهم، اما این کتاب‌ها را ندهم، او هم انگار در یک هم‌چنین فضایی و در یک هم‌چنین مدرکاتی است. خب بالأخره او هم شاگرد همین امام است، او هم شاگرد همین استاد است. اگر قرار باشد که استادش به او این چیزها را یاد نداده باشد که دیگر استاد نیست! پس او هم از امام حسین گرفته، توجه کردید؟

حالا که به اینجا رسیدیم باید بدانیم که اگر کاری انجام دادیم که موجب راهنمایی فردی بشود چه کرده‌ایم! و اگر خدای نکرده، خدای نکرده، خدای نکرده کاری انجام بدهیم که باعث ضلالت و اغواء و دست برداشتن مردم از دین بشود، چه کرده‌ایم! [فرض کنید] کاری بکنیم که آن جوانی که تا به حال نماز می‌خواند حالا دیگر نماز را کنار بگذارد! آنکه تا به حال روزه می‌گرفت، بگوید که این روزه هم مال خودتان، نخواستیم! توجه می‌کنید؟! قضیّه چه خواهد شد، مسئله به کجا خواهد رسید؟!

اینجاست که رسول خدا می‌فرماید:

«یاعَلِیُّ لَأَنْ یهْدِیَ اللهُ عَلَی یدَیْكَ نَسَمَةً خَیرٌ مِمّا طَلَعَتْ عَلَیهِ الشَّمْسُ![1]»

یک نفر را خدا به دستت هدایت بکند از تمام آنچه را که خدا خلق کرده ـ معنایش این است ـ و خورشید بر آن می‌تابد فایده‌اش بیشتر است. چرا؟ چون در آنجا تو در مقام هادی و مظهر اسم هادی قرار گرفته‌ای و آن شخص مهتدی شده است.

حقیقت معنای احیای ذکر اهل بیت

این معنا، معنای ذکر است. بنابراین، **رحم الله من أحیا أمرنا** خدا رحمت کند آن کسانی که مجالس ذکر ما را به پا می‌دارند؛ که امام صادق علیه السّلام می‌فرماید یعنی آن حقیقتی را که ما به دنبال آن حقیقت بودیم و برای آن آمدیم و برای آن این مرارت‌ها و مصیبت‌ها را در این دنیا کشیدیم و پایش ایستادیم و استقامت کردیم، شیعیان ما استقامت کردند، آنهایی که دنبال ما بودند استقامت کردند؛ آنچه که ما بودیم، شیعیان ما بیایند و این را ادامه بدهند، این راه را ادامه بدهند، این مسائل را ادامه بدهند. بیانِ حق را ادامه بدهند، برای مردم حق را بیان کنند. نه اینکه توجیه کنند. حق را بیان کنند، نه اینکه تأویل کنند. حق را بیان کنند، نه اینکه باطل را توجیه کنند!

خیال هم نکنید این توجیه [کردن] چیز مهمی‌است. نه آقاجان! هیچ هم مهم نیست. این‌قدر در میان مردم، در میان خلایق در میان خطائب، در بین نویسندگان، در بین افراد بودند، افرادی که می‌آمدند سیاه را سفید، سفید را سیاه برای مردم نشان می‌دادند! هنری هم نیست! یک ذهن جوّال می‌خواهد، یک زبان گویا می‌خواهد، همین و بس! و یک چانه، [که دائم حرف بزند]! همین! مایه‌اش همین‌قدر است! قبلاً این چانه را طوری بسازی که دو ساعت که حرف می‌زنی از نفس نیفتی و بعد هم [همینطور] بگو! [انقدر] بودند! بعد هم در قعر جهنم در ظلمت رفتند، در ظلمت محض! برای مردم توجیه می‌کردند و توجیه می‌کنند و خواهند کرد. آنکه این وسط بیاید ببیند امام صادق چه گفته، خودش را گول نزند، کله را در برف نکند، واقع را بیاید بگوید، حقیقت را بیاید بگوید، خدا هم کمک می‌کند.

این آن معنایی است که **رحم الله...**

و الاّ مگر در زمان بنی‌امیه، بنی مروان، بنی‌عباس نبودند همین علمایی که می‌آمدند این [ظالمین] را به جای پیغمبر می‌نشاندند؟ اگر نمی‌نشاندند که مردم دنبال اینها، نماز جماعت و جمعه نمی‌خواندند، حج نمی‌رفتند. همین‌ها بودند دیگر! مگر همین آخوندها در زمان بنی‌امیه و بنی‌مروان و بنی‌عباس نبودند، که می‌آمدند کارها را توجیه می‌کردند، مسائل را توجیه می‌کردند، چشم روی هم می‌گذاشتند؟!

تا یک‌جا گیر می‌افتادند «اینجا حرف نزن، اینجا حرف نزن» تا [جای دیگری گیر می‌افتاند] «اینجا حرف

---

[1] تفسیر مجمع البیان، ج ۳، ص ۷۵

نزن، اینجا حرف نزن»، یک‌جا گیر می‌افتد «نه به ما مربوط نیست.» عجب! نه به ما مربوط نیست چیست؟! اینجا حرف نزن چیست؟! مگر ما در شیعه، «نه اینجا حرف نزن، آنجا حرف نزن، این را بگو، آن را نگو» داریم؟! ما که نداریم. هرجا داریم بیا بگو هست. وقتی نمی‌دانیم، می‌گوییم نمی‌دانیم، ولی تأویل نمی‌کنیم، توجیه نمی‌کنیم.

بنده در یک مجلسی بودم در زمان مرحوم آقا، گفتند که پدر شما راجع به قضیّه فلان کرده است. اگر یکی از ما بود خیلی به او برمی‌خورد و بلند می‌شد و یک چک هم در گوش او می‌زد! من گفتم بسیار خب، راجع به این قضیّه می‌روم تحقیق می‌کنم بعد می‌آیم و جواب می‌دهم.

رفتم دیدم نه قضیّه دروغ بوده است، یک سوء تفاهم بوده است؛ و آمدم به او گفتم.

نه دعوا کردم، نه چک زدم، نه لگد زدم، نه فلان کردم. چرا؟ چون راه، درست است! وقتی راهِ آدم درست است، از چه بترسد؟ از چه می‌خواهد بترسد؟ آن کسی شروع می‌کند به فحش و لگد و فلان که کارش غلط است. آن کسی شروع می‌کند به تأویل و توجیه و فلان و این حرف‌ها که اگر مچش باز بشود در دستش چیزی نیست.

شما [ببینید] در این مدت که مطالبی پیش آمد، و یا در زمان مرحوم آقا، هر وقت قضیّه‌ای شده گفته‌ام بنده برای مذاکره آماده‌ام، هرچه هست، بفرمایید. بیایید! چرا؟ چون چیزی از دست نمی‌دهیم، خب چه از دست بدهیم؟ ادّعایی نکرده‌ایم که حالا بخواهیم از دست بدهیم. هرکس ادعا کرده خب می‌ترسد [چیزی را] از دست بدهد [و]بالأخره یک جوری [توجیه می‌کند]: نه، و صلاح نیست و الآن نمی‌شود و الآن هوا سرد است بگذاریم یک مقدار هوا گرم بشود ...

ما چیزی از دست نداده‌ایم. بگویند آقا فلان حرفی که زدی اشتباه بوده است.

خب بله اشتباه بوده است، بفرمایید. بعدش چه؟ اشتباه بوده است، می‌گوییم اشتباه بوده است، بعد هم پس می‌گیریم می‌گوییم حرف درست این است. چیزی از دست نداده‌ایم.

کسی که راه او درست است که چیزی را از دست نمی‌دهد. و بعد هم علاوه بر این، مگر قرار بر این است که ما معصوم باشیم؟ هرکس ادعای عصمت می‌کند بیاید اینجا، بفرماید، بیاید اینجا بنشیند از او یک سؤال می‌کنیم ببینیم معصوم است یا نه.

این می‌شود آدمی‌که راحت است، مشکلی ندارد، مطلبی ندارد.

چگونگی بهره‌مندی از حال و هوای محرم

در ایّام عاشورا، یک تغییر و تحوّلی در فضا پیدا می‌شود، و این تغییر و تحوّل نه به‌واسطهٔ منِ گوینده است، و نه به‌واسطهٔ شمای شنونده است. امام حسین خواهی نخواهی دنیا را عوض می‌کند، به من و شما هم

مربوط نیست. به ایران ارتباط ندارد، به عراق ارتباط ندارد. امریکا هم باشد همین است، استرالیا هم باشد همین است، کرهٔ ماه هم باشیم همین است. ایّام محرم در کرهٔ ماه هم فرق می‌کند با سایر زمان‌ها. در خارج از منظومهٔ شمسی هم باشیم همین است. درهرجا باشیم بالأخره این ایّام هست دیگر، گرچه حالا در زمین نیستیم، نباشیم. این فضا عوض می‌شود، این حالت در انسان‌ها عوض می‌شود. شما می‌فهمید، اصلا می‌فهمید حال عوض شد. در حیوانات تأثیر دارد، در نباتات تأثیر دارد، در همهٔ عالم تأثیر دارد. از این تغییر و تحوّلی که پیدا می‌شود، مبلّغان دینی و اهل علم باید استفاده بکنند. یعنی از حال و هوایی که تغییر پیدا می‌کند، از آن فضایی که عوض می‌شود باید مبلّغ دینی بیاید این مسائل را این حال و هوا را [برای مردم بیان کند.]

عدم توجه مسائل دیگر در عزاداری‌ها

از اوّل باید فقط و فقط مقصود پیمودن راه امام حسین باشد؛ نه راه امام حسین برای جا انداختن یک چیز دیگر. این می‌شود غلط!

بنده یادم هست در همان اوّلین سال انقلاب وقتی که بعد از سقوط نظام شاهنشاهی، روز عاشورا بود؛ یکی از همین آقایانی که الان فوت کرده است، یک اعلامیه داده بود که در روز عاشورا تظاهرات کنید، همه با هم تظاهرات کنند و نمی‌گویم عزاداری نکنید ولی این عزاداریتان با تظاهرات باشد، با دسته‌جات باشد.

این چیست؟ این غلط است! این در ذهنش تظاهرات است، نه عزاداری. تظاهرات یعنی چه؟ خب تظاهرات که برای خود مردم ایران نیست، برای خود مردم که تظاهرات نمی‌کنند، برای نشان دادن به دنیاست دیگر. که [ای مردم] دنیا بیایید ببینید در ایران همه دارند سینه می‌زنند، حرکت می‌کنند، این شور و هیجان و این جوشش و جنبش و خروش و اینها را بیایید همه تماشا کنید، همهٔ مردم یکپارچه تابع این جریان، دنبالهٔ این جریان و این مسئله هستند. پس امام حسین کجاست؟ امام حسین کجا رفت؟! سیّدالشّهدا کجا رفت؟ توجه می‌کنید؟

اگر بخواهد این‌طور باشد، سرانجامی پیدا نخواهد کرد. یک مبلّغ وقتی که می‌خواهد تبلیغ کند، باید فقط امام حسین در ذهنش باشد. نه اینکه فلان آقا، فلان شخص، آن یکی، آن یکی، از طرف این آمده، از طرف آن آمده، اسم این را ببرد بر منبر، اسم آن را بیاورد. از همان اوّل آن منبر منبر امام حسین نخواهد بود. یک منبری که باید این راه را طی کند و بالأخره به این نقطه برسد، آن نقطه چیست؟ آن امام حسین نیست، یک چیز دیگر است. لذا از اوّل هم تأثیر و فایده ندارد، چون بالاخره آن هدف مشخص است. تمام آن زور و زحمت و حنجره‌ای که دارد درمی‌آید و دارد شکمش را پاره می‌کند و حلقش را جر می‌دهد، این معلوم است قضیّه می‌خواهد به کجا برسد.

علت عدم تاثیرگذاری برخی از مجالس اهل‌بیت

بعضی از مداح‌ها را دیده‌اید که می‌خوانند، به سر می‌زنند و بالا و پایین [می‌پرند!] چرا آدم گریه‌اش نمی‌گیرد؟ اینکه دارد خودش را می‌کشد! حداقل باید اشک آدم دربیاد، با این وضعی که دارد [باید] به جای اشک خون بیاید. اما آدم همین‌طور خیره به دیوار نگاه می‌کند. [یک دفعه آدم] می‌بیند هان! زد به یک جایی [غیر از امام حسین]! پس فهمیدیم! از اوّل بزن دیگر خیال آدم را راحت کن دیگر! چرا این‌قدر مردم را [معطل می‌کنی؟!]

این [هدفش] چیست؟ معلوم است همه هدفش، آن است [که] این را بگویم، آن را بگویم، این شعر را بخوانم، تا آخرسر [بزند به همانجایی که مقصودش بود] [وقتی می‌زند، آن‌وقت می‌گوید] مجلس خوبی شد. خوب از آب درآمد، مجلس را خوب درآوردیم. یک هم‌چنین اصطلاحی [دارند] من بلد نیستم! شما بلدید؟خوب مجلس را درآورد، خوب مجلس را گرم کرد. یا راجع به شخص دیگر، این، آن، افراد، شخصیت‌های مختلف [صحبت می‌کند] توجه می‌کنید؟ اینها احیاء ذکر نیست، این مجالس مجالس احیاء ذکر نیست! مجالس احیاء ذکر [جایی است که] از آن اوّل ببیند که منظور امام چه هست؟ از امام صادق بگوید، از امام جواد بگوید، از امام رضا بگوید، از خدا بگوید، از قرآن بگوید، از روایت بگوید، برود و برود و برود و تا آن آخر والسلام علیکم و رحمة الله برکاته [از چیز دیگری حرف نزند.]

این می‌شود مجلس ذکر. هدف فقط احیاء امام علیه السّلام است. فقط شناختن و شناساندن امام علیه السّلام و بس.

امام عسکری علیه السّلام می‌فرماید:

کسی که هدفش تعظیم ائمّهٔ خودش باشد و به دست آوردن راه ائمّه، خدا او را به دست ظلمه گمراه و گیج و حیران قرار نمی‌دهد، بلکه دست او را می‌گیرد، یک مؤمن را می‌گذارد دست او را بگیرد و بیاورد و نجات بدهد.[1]

خدا نگاه می‌کند، این گوینده‌اش در چه حال و هوایی است، شنونده در چه حال و هوایی است. خدا همه اینها را نگاه می‌کند، به ملائکه‌اش می‌گوید حالا بروید، اگر گوینده از اوّل آمده ما را در حساب آورده، و فرستادگان مرا، انبیاء را و ائمّه را اینها را به حساب آورده، بروید تأییدش کنید. لذا ملائکه می‌آیند، یکی این

---

[1] تفسیر منسوب به امام حسن عسکری علیه السّلام، ص 301؛ احتجاج، ج 2، ص 512؛ بحار الأنوار، ج 2، ص 88:
لَا جَرَمَ أَنَّ مَنْ عَلِمَ اللَّهُ مِنْ قَلْبِهِ مِنْ هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ أَنَّهُ لَا يُرِيدُ إِلَّا صِيَانَةَ دِينِهِ وَ تَعْظِيمَ وَلِيِّهِ، لَمْ يَتْرُكْهُ فِي يَدِ هَذَا الْمُتَلَبِّسِ الْكَافِرِ، وَ لَكِنَّهُ يُقَيِّضُ لَهُ مُؤْمِنًا يَقِفُ بِهِ عَلَى الصَّوَابِ، ثُمَّ يُوَفِّقُهُ اللَّهُ لِلْقَبُولِ مِنْهُ، فَيَجْمَعُ اللَّهُ لَهُ بِذَلِكَ خَيْرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ؛ وَ يَجْمَعُ عَلَى مَنْ أَضَلَّهُ لَعْنًا فِي الدُّنْيَا وَ عَذَابَ الْآخِرَةِ.

طرف منبر می‌نشیند، یکی آن طرف منبر، ما نمی‌بینیم ولی آنهایی که چشم باطن دارند می‌بینند!

حکایاتی از تأثیر نفس خطیب در مستمعین

یکی از رفقا ـ اهل حال بود، اهل دل بود ـ می‌گفت در یک مجلسی شرکت کردم و دیدم یک شخصی دارد صحبت می‌کند می‌گفت دیدم ملائکه را که کلمات را آنها دارند دهانش می‌گذارند! آنها که چشم باطن دارند می‌بینند. [می‌گفت] دیدم که این دارد حرف می‌زند، ولی [ملائکه] یکی یکی کلمات را دارند در دهانش می‌گذارند؛ این را بگو، آن را بگو. اصلا قبل از اینکه این بگوید، این می‌بیند الآن این را می‌گوید. بعد هم می‌دید همان شد. عکسش هم همین است، اگر شخص از اوّل یک هدف دیگری دنبال بکند، به جای ملائکه چه کسی می‌آید؟ یک کسان دیگری حرف و آن مطالبی که باید بگوید و آنها را برساند به آن نقطه‌ای که باید برسد، دهانش می‌گذارند. لذا کلمات را می‌چیند، این حرف را می‌چیند، آن حرف را می‌چیند و روضه هم می‌خواند! نه اینکه نخواند، اما آن روضه‌ای که او می‌خواند با روضه‌ای که دیگری می‌خواند خیلی فرق می‌کند. آدم می‌بیند [با] روضه‌ای که او می‌خواند، حال آمد! سبک شد! چه خوب بود! چه راحت بود! [اما] آن روضه‌ای که دیگری می‌خواند، بزن بر سر و این طرف و آن طرف و بالا و پایین، [آدم] خسته و به نفس افتادن می‌افتد. چه شد؟ این چه بود؟ خودمان را گرفتیم زدیم در سر و کول و سینه و فلان و شکم و... بعد هم آخرش، هیچ!؟ از آن طرف هم درآمدیم بیرون. چه شد؟ چه گیرت آمد؟ هیچ، یک خرده گریه کردیم و یک خرده [سینه زدیم.] [این نتیجه] همان افکار ، همان نحوه و همان برخورد است.

یک مرتبه چند وقت پیش در مجلسی رفته بودم، خیر سرشان مجلس فاتحه بود. وقتی رفتم [فشارم بالا رفت تا جایی که] دوتا [قرص] زیرزبانی در دهان من گذاشتند. چه خبر است اینجا؟ تئاتر است! تئاتر!

البتّه یکی دو روزی بود یک کسالتی داشتم، و بعد آن دوستان و رفقایی که در آنجا بودند دیدند من حالم مساعد نیست، به زور آمدند من را بلند کردند و بردند گفتند آقا حالتان خطری است. آمدیم از سر کوچه رد شدیم دیدم راحت شدم! عجیب است! چه بود؟! باور نمی‌کنید؟ داشت قلبم از کار می‌افتاد! این چه وضعی است؟ این چه اثراتی است؟ این چه تیرهایی می‌آمد؟ این چه مسائلی در این حال و هوا جریان دارد و همه هم گریه می‌کردند و در سرشان می‌زنند، بالاخره مجلس [روضه بود.]

چرا [اینطور می‌شود]؟ [چون] شیطان دارد صحبت می‌کند! شیطان دارد حرف می‌زند! آیهٔ قرآن می‌خواند، ﴿قُلۡ هَلۡ نُنَبِّئُكُم بِٱلۡأَخۡسَرِينَ أَعۡمَٰلًا * ٱلَّذِينَ ضَلَّ سَعۡيُهُمۡ فِي ٱلۡحَيَوٰةِ ٱلدُّنۡيَا وَ هُمۡ يَحۡسَبُونَ أَنَّهُمۡ يُحۡسِنُونَ صُنۡعًا﴾[1] آیه می‌خواند ولی شیطان دارد دهانش می‌گذارد نه رحمان. آن [شنونده] هم پایین است، هان! خوب!

[1] سوره کهف (۱۸)، آیات ۱۰۳ و ۱۰۴

[همینطور] بگو! بگو! به‌به! بله چه خوب دارد [صحبت می‌کند!] هم او دارد می‌فهمد چه می‌گوید، هم اینکه این پایین نشسته می‌فهمد که [منظور او چیست؟] ﴿ضَعُفَ ٱلطَّالِبُ وَٱلۡمَطۡلُوبُ﴾[1]؛ هر دو در آتش، هر دو در گمراهی، هر دو در توهّمات، هم گوینده‌اش در توهم و تخیل، هم شنونده‌اش در توهمات و در تخیلات و در ضلالت و در گمراهی و در گمراهی و در گمراهی [است].

یک وقتی نوار یکی بود، نمی‌دانستم کیست، شنیده بودم یک نفر مثلاً صحبت می‌کند، حالا اسم اینها را من نمی‌آورم. می‌گفتند یک خطیبی است که دارد خوب صحبت می‌کند. نمی‌دانستم کیست. قضیه برای زمان شاه و آن موقع‌ها است. با ماشین کرایه داشتیم طهران می‌رفتیم. یکی از آن عقب یک نوار داد، گفت آقای راننده این نوار را بگذار، و او گذاشت و شروع کرد به خواندن. تا شروع کرد به خواندن دیدم عجب منقلب شدم! حالا حرف‌های بدی هم نمی‌زد! همین حرف‌های عادی بود، چرا این‌قدر منقلب شدم؟! چرا این‌قدر کدورت گرفت؟! چرا این‌طور شدم؟ بعد رو کردم به آن شخصی که این نوار را گذاشت. گفتم آقا این گوینده اسمش چیست؟

گفت: حاج آقا این را نمی‌شناسید؟

گفتم: نه.

گفت: حاج آقا، این فلانی است.

گفتم: بسیار خب!

صحبت می‌کند، صحبت عادی می‌کند، گاهی اوقات صحبتِ خوب [هم می‌کند] ولی از این صحبت کدورت و ظلمت دارد درمی‌آید، مگر می‌شود ملائکه صحبتی را به انسان القاء کنند ولی اثرش کدورت باشد؟ مگر می‌شود؟ بله چون نیت خراب است! وقتی نیت، نیت خدا نیست، وقتی نیت نیت امام علیه السّلام نیست، این شخصی که الآن دارد می‌آید، ﴿كُلّٗا نُّمِدُّ هَٰٓؤُلَآءِ وَهَٰٓؤُلَآءِ مِنۡ عَطَآءِ رَبِّكَۚ وَمَا كَانَ عَطَآءُ رَبِّكَ مَحۡظُورًا﴾[2] همه از ناحیهٔ ما امداد می‌شود [درست می‌گوید؛] منتها برای امداد او جبرئیل و عساکر و جیوش را می‌فرستیم، برای امداد این، ابلیس و ابالسه و جنود و عساکره و جنودش را می‌فرستیم. هر دو را می‌فرستیم امداد کنند.

توصیه‌های بزرگان به مبلغین

لذا رفقا بدانید، تکان بخورید، خطوری برای ما پیدا بشود، یک‌دفعه می‌بینید جای اینهاعوض شد! این رفت، یکی دیگر جایش نشست. مگر اینکه دوباره برگردیم و نیت را درست بکنیم، [آن‌وقت] آن بلند می‌شود

---

[1] سوره حج (۲۲) آیه ۷۳

[2] سوره اسراء (۱۷) آیه ۲۰

می‌رود، آن طرف دیگر می‌آید می‌نشیند. پس باید بدانیم اینکه داریم می‌گوییم، این مطلبی که دارد در ذهن می‌آید، این سخنی که داریم می‌گوییم از کجا دارد می‌آید؟ ریشه‌اش از کجاست؟ و منبعش از کجاست؟ آیا از ناحیهٔ نفوس طیبه است و یا از ناحیهٔ نفوس خبیثه دارد این مطلب را می‌گیرد؟

اخلاص در عمل و نیت

اولا اخلاص عمل و نیت [خالص] در عمل را باید برای خود درست بکنیم، وقتی که درست شد، آنوقت صحبت‌ها و مطالبی که می‌آید[هم درست می‌شود]. این مسئله مسئله‌ای است که رفقا خودشان اطّلاع دارند، ما هم از باب اینکه بیاییم و یک حرفی زده باشیم می‌گوییم. بالأخره حرف نزنیم چه‌کار کنیم؟! می‌آییم یک چیزی می‌گوییم و الاّ خودتان بهتر از ما می‌دانید و اطلاعاتتان از ما بیشتر است و تجربه دارید. ما هم به عنوان یک رفیق مطالب و تجربیاتی را که در حضور بزرگان و خدمت بزرگان داشتیم خدمت رفقا عرض می‌کنیم.

اینها چیزهایی است که آنها خیلی نسبت به این مطالب اهتمام داشتند. مرحوم آقا و به‌طور کلی بزرگان نسبت به تبلیغ خیلی اهمّیت می‌دادند و ما را در این ایّام ماه محرم و صفر برای رفتن به تبلیغ مجبور می‌کردند. و این هم برایشان مهم نبود که حالا ما کجا می‌رویم، در شهر می‌رویم یا در قصبات و قُراء. چند نفر هستند، جمعیت کم است، زیاد است اینها به ما ارتباط ندارد. آنچه که ارتباط دارد این است که وظیفهٔ خود را انجام بدهیم، و بعد دیگر مسائل به دست خدا انجام می‌شود.

اینکه بعدش چه مسائلی هست و چه نیتی داریم،علی کلّ حال اینها آزمون‌هایی است که برای انسان پیش می‌آید و انسان می‌تواند خودش را هم در این آزمون‌ها محک بزند. بالأخره ما باید محک بزنیم، ببینیم که نسبت به آنچه که آموختیم و می‌آموزیم، خودمان چقدر باور داریم و چقدر مقیّد و ملتزم هستیم؟ و در این مدّت بنده مطالبی را می‌دیدم و مسائلی را مشاهده می‌کردم که خب بعضی‌هایش موجب خوشوقتی بود و بعضی‌هایش هم نه، باعث تأسف بود و علی کلّ حال احساس می‌کردم مطلب مطلبی نیست که دیگر نیاز به تذکر داشته باشد. افراد، اشخاص، خودشان مسائل را می‌دانند و اطّلاع دارند و علی کل حال این گوی و این میدان، هرکسی خود انتخاب راه می‌کند و بعد هم دیدیم و متوجه شدیم که آنچه را که احساس می‌کردیم بی‌جهت هم نبوده و مآل افراد به چه صورت درآمده است.

لذا این مطالب موجب می‌شود که انسان احساس کند ـ حالا حدّاقل خودش خیلی اهتمامی ندارد ـ ولی بالأخره مطالب صحیح است. مطالب، مطالب محکمی است و باید راه را همان‌طور رفت که بزرگان آن راه را طی کرده‌اند.

بیان مبانی مکتب سیدالشهدا

در ایّام محرم، بهترین تبلیغ ارائهٔ مبانی مکتب سیّدالشّهدا علیه السّلام است و بزرگان می‌فرمودند که بهتر

است در این ماه کلمات آن حضرت و همان مطالبی که ایشان می‌فرمودند را انسان مطرح کند و در اطرافش صحبت کند و سعی هم نکنیم که دائما به آن مطلب پر و بال بدهیم؛ نه، حالا [وقتی] راجع به یک قضیّه‌ای انسان می‌تواند یک ربع صحبت کند، دلیلی ندارد دوتا جلسه‌اش را برای آن بگذارد. می‌تواند برود سر یک مطلب دیگری، یک نکتهٔ دیگری. شما اگر نگاه بکنید در کلمات ائمّه، می‌بینید همیشه ائمّه، آن بزرگان، یک مطلب را نمی‌گفتند. در این خطب *نهج البلاغه* نگاه کنید، از اوّل تا آخرش هر خطبه‌ای بیست الی سی مطلب دارد.

یک روایت از امام علیه السّلام را ببینید، حضرت پنج تا مطلب را در یک روایت بیان می‌کنند، نه اینکه بخواهند یک مطلب را بگویند و مدام شرح و شاخ و برگ و امثال ذلک بدهند، زود می‌رفتند سراغ یک مسئلهٔ دیگر.

توجه به حال مخاطبین

از جمله مطالبی که باید نسبت به این قضیّه رعایت بشود، این است که مبلّغ و متکلمی که دارد صحبت می‌کند باید بداند که مجلس ذکر و مجلس خطابه، کلاس درس نیست که فقط یکسری مطالب خشک را بگوید. منظور از این مجالس القاء مطلب و رساندن مطلب است و این القاء و رساندن مطلب باید به بهترین نحو انجام بشود. خودش ببیند که اگر پای منبر بود و یک کسی صحبت می‌کرد چه توقعی داشت؟ و افراد هم که در اینجا آمده‌اند بالأخره وقتی را گذاشته‌اند آمده‌اند، می‌توانستند جای دیگر بروند یا در منزلشان بنشینند، و رادیو را باز کنند، تلویزیون را باز کنند، فوتبال تماشا کنند. حالا آمده‌اند اینجا در مجلس که به جای تماشای مهملات، می‌خواهند دوتا کلام بشنوند و [استفاده کنند.] خب ببینیم چه داریم به اینها ارائه می‌دهیم، چه چیزی به درد اینها می‌خورد که به اینها ارائه بدهیم، چه چیزی برای زندگی اینها مفید است، چه چیزی برای راه اینها مفید است، همان را بیاییم ارائه بدهیم و مطرح کنیم.

از مطالبی که اگر ما هم نگوییم بالأخره خود مردم متوجه می‌شوند [استفاده نکنیم]، دلیلی ندارد که ما از آن مطالب مطرح کنیم، مطالبی که بالأخره اگر ما هم نگوییم خودشان می‌فهمند. [فرض کنید] مطالب روزمره، اینجا چه اتفاقی افتاد، آنجا چه اتفاقی افتاد و از این مسائلی که صد من یک غاز هم ارزش ندارد و سر ته آن یکی است و هیچ اثری بر آن مترتّب نیست، با این مطالب وقت مردم را نگیریم، مطالبی بگوییم که واقعاً خودمان به آن معتقد هستیم، خودمان به آن باور داریم. آنها را بیاییم به‌صورت کلّی برای مردم مطرح بکنیم؛ وارد شدن در جزئیات، چندان مطلوب نیست و مفید هم نیست. به‌صورت کلی که انسان بگوید آقا همین است مطلب و مسئله همین است و مطالبی که ما مطرح می‌کنیم اینها مطالبی است که از بزرگان رسیده، از خدا رسیده، از پیغمبر رسیده، تجربیاتی که برای ما آن تجربیات به‌طور مسلّم در کار و در زندگی می‌تواند مفید انجام بشود.

این‌گونه مطالب را بیان کند.

مقابله با سنت‌های غلط و بدعت‌ها

یکی از قضایایی که امروزه به آن مبتلا هستیم و در همین رسالهٔ نوروز که [تالیفش] تمام شد و شاید تا یک مدت دیگری اگر جریاناتش طی بشود برسد، بنده یک مقدار کمی راجع به مسائل و سنت‌ها بیان کرده‌ام که الآن ما در خیلی از مسائل و مطالب گرفتاریم. و [اینها] چیزهایی [است] که خودمان برای خودمان مانع ایجاد کرده‌ایم، تارهایی [است] که برای خودمان تنیده‌ایم و خود را در آن تارها گرفتار کرده‌ایم. واقعاً گرفتار کرده‌ایم!

ما در سنت پیغمبر می‌بینیم عزاداری سه روز است، سه روز است. حالا می‌آییم این عزاداری را یک هفته و دو هفته می‌کنیم، یک اربعینش می‌کنیم و آن را کش می‌دهیم. آقا پیغمبر فرمودند عزاداری سه روز است و بعد از سه روز آثار عزاداری را از بین ببرید، لباس عزا را درآوردید. این حرف را پیغمبر زد یا نزد؟ اگر زد برای دیوار و در و پنجره و آهن و تیرآهن زد یا برای من و شما زد؟ زد یا نزد؟ حالا ما می‌آییم می‌گوییم تا یک اربعین عزاداری است. آقا اربعین برای سیّدالشّهدا است، باید برویم بالای منبر بگوییم، برای مردم اعلان کنیم در طول تاریخ نبوده، برای غیر از سیّدالشّهدا، برای مردم نبوده، والله و بالله نبوده، این کتب ما الآن هست، این کتب سیره هست، این کتب تاریخ هست، حالا ما می‌آییم این گرفتاری را برای خودمان ایجاد می‌کنیم.

آقا عروس و داماد عقد کرده‌اند، می‌گویند تا یک اربعین باید صبر کنید تا عروسی کنید. می‌خواهند عروسی کنند فرض کنید یک‌دفعه یکی می‌میرد، می‌گویند باید یک اربعین صبر کنید، بعضی‌ها می‌گویند تا یک سال! تمام اینها خلاف شرع است.

شما دارید مجالس فرح و سرور را برای مردم تبدیل به مصیبت می‌کنید. هنوز این یکی اربعینش تمام نشده یکی دیگر... ـ خصوصا اگر یک خانواده‌ای باشند که پیروپاتال و کلنگی هم در آن زیاد باشد ـ هنوز این تمام نشده، آن یکی دمر می‌شود!

ای دادِ بی‌داد! چه بدبختی گیر کردیم!

بنده سراغ دارم سه چهار نفر پشت سر هم مردند! آخر عروس و داماد گفتند برویم آقا کارمان را بکنیم! دائم بنشینیم منتظر این، بنشینیم منتظر آن!

الآن داریم با دست خودمان برای خودمان مرتب [دردسر درست] می‌کنیم. این سنت‌های غلط، هزار تا مجلس بروید بگیرید، آخر به اربعین چه‌کار دارید؟

در همین قضیّه‌ای که اخیراً برای ما اتفاق افتاد، یکی از بستگان به رحمت خدا رفت، خب ما هم رفتیم در مجلسش شرکت کردیم. بسیاری از افراد، از ما خواستند که یک مجلس صلهٔ رحمی داشته باشیم و بنده هم

قول مساعد دادم و صحبت کردیم که از طرفین بیایند و یک جایی باشد تا فامیل و ارحام همدیگر را ببینند. چقدر ما در اسلام راجع به صلهٔ رحم تأکید داریم که متأسفانه الآن تمام این رسم‌ها ور افتاده! برادر از خواهرش، خواهر از برادرش چند ماه، چند ماه خبر ندارد.

ـ آقا گرفتاری زندگی!

چطور در گرفتاری زندگی، برمی‌گردی به خانه‌ات و نمی‌گویی گرفتاری زندگی؟ نمی‌توانی یک ساعت بروی به خواهرت سر بزنی به برادرت یک سر بزنی؟ آنجا نمی‌گویی گرفتاری؟ دنبالش نیستیم! اهتمام نداریم!

ما می‌خواستیم یک مجلس تشکیل بدهیم، که همه بیایند ولی انجام نشد. این مجلس اخیری که پیش آمد. خب یک بندهٔ خدایی فوت کرد، دو هفته هم از فوتش گذشته بود، آمدند به ما گفتند که [زمان مجلس را تغییر بدهیم]

گفتم من این مجلس را نمی‌توانم [تغییر بدهم] دوستان از این طرف و آن طرف می‌آیند، از بلاد دور می‌آیند، من نمی‌توانم مجلس را تغییر بدهم، دیگر هرکس خودش می‌داند. خیلی خب! باعث شد که آنها نیایند و این خیر از آنها به دست خودشان سلب شد. که چه یعنی؟ سر یک عرف و یک عادت بی‌جا و ناپسند که در شرع هم وارد نشده، خودشان را از یک دیدن و [صله رحم] محروم کردند.

اختصاص اربعین به سیدالشهداء علیه السلام

اربعین برای سیدالشهدا است، والله پیغمبر هم اربعین نداشت، امیرالمؤمنین هم اربعین نداشت، حضرت سجاد هم نداشت، امام رضا هم نداشت، تا چه رسد که برای دیگران! اگر داشت بیایید بگویید. کجا نوشته است!؟ امام باقر علیه السّلام می‌فرماید تا ده سال در روز شهادت من بیایید در منی، مجلس ذکر و [مصیبت] قرار بدهید، خب باید انجام بدهیم. اما امام باقر فرمود بروید در اربعین من مجلس بگذارید؟ این مطلب را گفت؟ امام صادق گفت؟ امام سجاد گفت؟ امام جواد گفت؟ ائمّهٔ ما برای خودشان اربعین نداشتند، ما برای مرده‌هایمان داریم می‌گذاریم! ائمّه در طول دویست و هفتاد سال [اربعین] نداشتند! بیش از دویست و هفتاد سال، در این مدت یک مورد سراغ دارید بیاید. یک هفته و دو هفته که نیست، حدود سه قرن ما در زمان ائمّه اربعین نداشتیم! خب این چه را نشان می‌دهد؟ مگر طلب مغفرت برای متوفّی استحباب ندارد؟ دارد! چرا ائمّه این کار را انجام ندادند؟ چرا اصحاب ائمّه انجام ندادند؟ چرا طلب مغفرت در روز اربعین برای متوفی‌شان نکردند؟ درحالی‌که خب بالأخره مسئله، مسئله‌ای بوده که همه دلشان می‌خواسته ـ پدرشان مرده، مادرشان مرده، یک کسی‌شان مرده، رفیقشان مرده ـ همان‌طوری‌که ما دلمان می‌خواهد، آن زمان هم می‌خواستند، پس چرا نکردند؟ پس معلوم است ائمّه نخواستند، بلکه آنها می‌خواستند این مربوط به سیّدالشّهدا باشد و مربوط به کس دیگری نباشد. لذا داریم زیارت الاربعین از نشانه‌های شیعه است.

این سنت‌ها، این مسائل، این اموری که آمده دست و پای ما را گرفته، اینها را بیاییم برای مردم بیان کنیم، رفتنِ سر قبر در روز هفتم، این دلیلی ندارد. این اطعام‌های بیجا، این مسائل بی‌جا، این خریدن قبرها با قیمت‌های کذایی کجای اینها در شرع هست؟

این پول‌ها را انسان به صد نفر فقیر بدهد، به صد نفر بدبخت بدهد، برای جهاز یک دختر بدهد، به یک پسر بدهد که ازدواج بکند. برای چه این پولها را بدهند اینها چیزهایی است که باید به مردم گفت، مردم بفهمند. آقا اگر من و شما نگوییم پس مردم از کجا بفهمند؟

بنده رسالهٔ اربعین نوشتم، آقا درمی‌آید می‌گوید که نه خیر آقا، این رساله مطالبش صحیح نیست، در زمان ائمّه اربعین بوده ولی الآن فقط برای امام حسین مانده است. آقاجان روز قیامت باید بیایی از این دروغت جواب بدهی! خب کجاست؟ بیا نشان بده، همین‌طوری آمدن و گفتن که این دلیل نمی‌شود! بیا طبق سند، طبق این سند، در زمان سابق برای پیغمبر و ائمّه بوده، همه منسوخ شده، فقط امام حسین مانده؛ باشد می‌گوییم چشم.

تازه اگر هم بوده، می‌گوییم برای مردم که نبوده، تو بیا برای [اربعین] مردم [سند بیاور]، ما داریم برای مردم انجام می‌دهیم، برای ائمّه که اربعین نمی‌گیریم، توجه می‌کنید؟ همین‌طوری یک چیزی از دهانمان در بیاید [درست نیست]

اینجاست که وظیفهٔ ما سنگین است. البتّه بله، حرفی هم انسان بزند ممکن است از این طرف، از آن طرف مطلبی به گوشش برسد؛ خب برسد که برسد! قرار نیست که ما همیشه کپی و زیراکس کنیم! باید مطالب طبق همان چیزی باشد که احساس کرده‌ایم [باشد]. یک مبلّغ دین، باید به چهارده نفر نگاه کند و بس! تمام شد! فقط باید این چهارده نفس مقدّس و قدسی را در نظر بگیرد و مطالب آنها را بایستی بیان کند و از کلمات اولیاء هم که مدد بگیرد.

پس پرداختن به سنن و آداب چقدر مهم است؟! چقدر الآن ما سنن داریم: آداب مکّه، آداب تغییر منزل، آداب مولود، آداب ارتباط، مسائل راجع به ارحام و خویشاوند و دوست، راجع به مسائل مختلفی که هست، اینها را اگر برای مردم بیان بکنیم، اینها را برای مردم روشن بکنیم، خب این چه تغییر و تحوّلی پیدا می‌شود؟! حالا اگر یکی هم حرفی می‌زند، بزند، آدم چه‌کار دارد؟ کار خودش را باید انجام بدهد.

تاکید علامه طهرانی نسبت به احیاء آداب و سنن اسلامی

لذا مرحوم آقا یکی از مطالبی که بسیار بسیار مورد نظرشان بود و بنده شاید تا به حال کمتر راجع به این قضیّه به رفقا عرض کرده‌ام، مسئلهٔ بیان سنن اسلامی در میان مردم است. که ما بیاییم سنت‌های اسلامی را در میان مردم بگوییم. کتاب سنن را ببینیم، اخباری که راجع به سنن است، چه در کتب شیعه و چه در کتب

اهل‌تسنّن، آنها را هم باید مطالعه بکنیم و بعد هم بیاییم این سنت‌ها را همراه با آن مبانی در بین افراد و مردم بیان کنیم، که این مسئله بسیار در این قضیّه[تغییر و تحول زندگی مردم] تأثیر دارد، و این بسیار بسیار مهم است.

یک وقت شما می‌بینید جلوی یک سنت خلاف را که می‌گیرید، درهای بسیار زیادی نسبت به حقایق باز می‌شود، این به آنجا وصل می‌شود، این به آنجا وصل می‌شود، همین‌طوری به همدیگر اینها [متصل می‌شوند] و انسان یک‌دفعه می‌بیند سر از چیزهای دیگری درآورد، سر از یک مطالب دیگری درآورد. الآن شما مطالبی که دارید خودتان می‌بینید در این آمدن‌ها، رفتن‌ها، مسائل، پلاکارد و بنر زدن‌ها، ما اصناف فلان، ما تسلیت می‌گوییم، از طرفِ اصناف فلان، از طرف خانوادهٔ فلان... اینها گفتن ندارد! آوردنِ [پلاکارد و این حرف‌ها یعنی چه؟!

برو بگو آقا ما تسلیت می‌گوییم. حتما که نباید [پلاکارد] بزنید، جلوی همه هم بزنید! جلوی در مسجد بزنید! بزرگ هم بزنید تا همه نگاه کنند!

تمام اینها همه شیطانی است. حالا نمی‌گوییم شیطانی، شاید آن شخص هم که می‌آید این کار را می‌کند متوجه نیست، ما نمی‌گوییم همه افراد مغرض هستند. علی کلّ حال باید [این سنن را] گفت.

خدا رحمت کند، یکی از همین منبری‌های معروف، مرحوم حاج فاضل کاشی بود، خدا بیامرزدش، مرد خوبی بود، مسجد قائم هم می‌آمد و منبر می‌رفتند. هم مرحوم آقا خیلی ایشان را دوست داشتند و هم او خیلی مرحوم آقا را دوست داشت. یک وقت به مرحوم آقا ـ چند دفعه ـ گفت آقا من هر دفعه شما را می‌بینم انگار حضرت امام محمّدباقر علیه السّلام را می‌بینم . انگار با حضرت امام محمّدباقر مواجه شده‌ام. خیلی مرد با اخلاصی بود، و خوب هم روضه می‌خواند و صدای قشنگی هم داشت، خدا بیامرزد، واقعاً ایشان مرد خوب و وارسته‌ای بود. یک وقت ایشان در مجلس فاتحه‌ای داشت صحبت می‌کرد و منبر می‌رفت. بعد آنجا اعلان دادند که مراسم هفت بر سر مزار ایشان در فلان‌جا برگزار می‌گردد.

ایشان گفتند: ما وظیفه‌مان است که بگوییم، رفتن سر قبر یعنی چه؟ ـ خیلی قشنگ! خیلی رُک! آفرین! بسیار بسیار خوب چقدر من خوشم آمد ـ یعنی چه آقا؟ ما که [در سنت] نداریم هفتم بلند شوند سر قبر بروند! چرا این پول را به فقراء نمی‌دهید؟! ما وظیفه داریم که بگوییم.

ایشان نگفت که به صاحبان میّت برمی‌خورد، نمی‌دانم این بدش می‌آید، این خوشش می‌آید، گفت ما وظیفه داریم که بگوییم. پس می‌گوییم چقدر خوب است همه این‌طور باشیم! بگوییم آقا ما وظیفه‌مان این است که بگوییم این غلط است این درست است.

آمدن و نشستن روی صندلی، همین چیزهایی که الآن شما در مجالس امام حسین دارید می‌بینید، دو تکه

کردن [مجلس] و یک عده حتما باید روی صندلی بنشینند و یک عده [روی زمین]. مگر زمین میخ دارد! دو دسته کردن یعنی چه؟ یک دسته بلند شوند سینه بزنند، یک دسته همین‌طور نگاه کنند!! اینها یعنی چه؟ مجلس یک مجلس است، امام حسین یکی است. یعنی اینهایی که بلند می‌شوند سینه می‌زنند این عوام [و سطح پایین] و خیارفروش و لابد چغندرفروش و اینها هستند و اینهایی که سینه نمی‌زنند نه، حساب و کتاب دارد و ما عیب و عار ما است که بلند شویم سینه بزنیم! اینکه نشد، یا اگر سینه هم بزنند فقط در حد هفت هشت درجه! [دستشان حرکت کند] بیشتر از این مقدار یک وقت به سینهٔ مبارک صدمه‌ای وارد نشود، در همین حد که دستی تکان بخورد!

خب اینها همه نشان‌دهندهٔ این است که ما به عنوان اینکه فقط یک مجلس و یک بساطی داشته باشیم [عزاداری می‌کنیم] در زمان سابق هم داشتند، در همان زمان سابق هم این مسائل بود، از این مجالس می‌گرفتند که بگویند ما هم عزاداری می‌کنیم. منظورم رژیم گذشته و این‌هاست.

ما هم مجلس داریم، مجلس مربوط به نخست‌وزیر، مجلس مربوط به دربار، مجلس مربوط به... همین مسجد سپهسالار طهران مسجد مربوط به نمی‌دانم کجا بود.

اما آیا در آن اخلاص بود؟ یا برای این است که بگویند ما هم آنجا مجلس داریم؟!

این قضیّه را به رفقا گفته‌ام که مرحوم پدر ما نقل می‌کردند که یک مجلسی بود در نزدیک منزلشان، مجلس حسینیهٔ سیدهاشم که در ایّام عاشورا بود، منتها گاهی از اوقات افراد دیگر هم از دربار می‌آمدند و خودشان را قاطی می‌کردند، یا مثلاً خدمه از خودشان می‌آوردند که خدمت کنند و بگویند ما اینجا هستیم، نه اینکه حالا مجلس متعلق به آن‌هاست، نه، مجلس مربوط به اهالی آنجا بود، ولی آنها هم می‌آمدند خدمت می‌کردند و چای می‌آوردند و... مرحوم پدر ما می‌گفتند من پنج شش ساله بودم، کوچک بودم، با پدرمان یک دفعه رفتیم روضه، روضه صبح‌ها هم بود. نشستیم و دیدیم اتفاقاً این افراد از طرف دولت بودند و چای می‌آوردند و می‌بردند. عرض کردم خودِ مجلس برای آنها نبود، منتها آنها خودشان را نخود وسط آش می‌کردند که ما هستیم و...

بعد یکی آنجا بود که وابسته به دربار بود و ایستاده بود دم در که: آقایان بفرمایید داخل و...، تا تصور شود که خلاصه ما اینجا یک پای کاریم. و بعد هم می‌آمد و خودش را نشان می‌داد و...

خب زمان رضاشاه بود. آن زمان، اختناق خیلی عجیبی بود. ایشان می‌گفتند وقتی که منبری و روضه‌خوان تمام کرد و بعد ما همین‌که داشتیم می‌آمدیم بیرون، این آمد رو کرد به پدر ما و گفت که آقا عنایت می‌فرمایید که اعلی‌حضرت چقدر عنایت دارند نسبت به احیاء و برگزاری مجالس و...

پدربزرگ ما هم خیلی فرد معروفی بود در مبارزه و مخالفت با رضاشاه، حکایت‌ها از او نقل می‌کنند که

بعضی‌هایش را مرحوم آقا در کتاب *وظیفهٔ فرد مسلمان* نقل کرده‌اند. اصلا حکایت‌ها از ایشان نقل می‌کردند!

بعد می‌گفتند: پدر ما دم گوش او یک حرفی زد، این رنگش سیاه شد! از قرمز گذشته! خلاصه این سرش را انداخت و دیگر چیزی نگفت.

وقتی که آمدیم بیرون ـ می‌گفتند من هفت، هشت ساله بودم؛ ولی معلوم بود خیلی دقت داشتند، آخر یک بچهٔ هفت هشت ساله که اینها را بفهمد معلوم است که خیلی استعداد و هوش بلایی دارد. ـ گفتند آقاجان شما چه گفتید به او که این‌طوری شد؟ ایشان جواب دادند به او گفتم: خدا سایهٔ روس را از سر ما کم نکند!

یعنی فعلاً چون روس و انگلیس با هم درافتاده‌اند این جناب اعلی‌حضرت شما عنایت به این مجالس دارند، اگر آنها با هم آشتی بکنند که پدر من و شما را این وسط درمی‌آوردند و ترتیب همه را می‌دهند! خدایا این دوتا را به جان هم بیندازد که ما لا اقل یک نفسی بکشیم.

می‌گفت به او گفتم خدا سایهٔ روس را از سر ما کم نکند.

خب این اهل دنیا! اهل دنیا همین هستند! مطالب و مجالس‌شان همین است. ولی خب بالأخره حساب‌های دیگری هم هست، حساب‌های دیگری هست و به قول مرحوم آقا دنیا را به اهلش بسپاریم، دنیا را به اهلش بسپاریم و به کار خود باشیم. این بهترین راهی است که می‌توانیم انجام بدهیم.

لزوم رعایت حال مخاطبین

لذا متکلم باید ببیند که مطالب را برای مخاطب دارد می‌گوید، نباید مقداری صحبت بکند که موجب ملال او بشود. یعنی اگر یک شخص بهترین مطالب را هم بخواهد بگوید، اگر قرار باشد آن مطالب را اضافه بگوید، موجب خستگی او خواهد شد، آن خستگی، اثر آن مطلب را از بین می‌برد. لذا منبر خوب است که بیش از چهل، چهل و پنج دقیقه طول نکشد. و حتما در منبر روضه باشد. به قول مرحوم آقا روضه نمک منبر است! ایشان می‌فرمودند منبر بدون روضه مثل غذای بی‌نمک است، غذایی که نمک ندارد، غذایی [است] که برای مریض درست می‌کنند. روضه است که می‌آید به این منبر نمک می‌زند.

یک وقت ـ خدا رحمت کند ـ مرحوم مطهّری که آمده بود منزل ما، داشت به مرحوم آقا می‌گفت ـ من داشتم می‌شنیدم، نشسته بودم ـ آقا این کتاب *معاد شناسی* که شما نوشته‌اید ـ البتّه خطی بود آن‌موقع، و داشت نگاه می‌کرد ـ این روضه‌هایش را حذف کنید تا همهٔ مطالب یکدست بشود. ایشان می‌فرمودند بدون روضه اصلا این کتاب فایده‌ای ندارد!

این خیلی حرف عجیبی است! این حرف از آن حرف‌هایی است که باید درون آن رفت و روی آن فکر کرد. بدون روضه اصلا فایده ندارد! یعنی ما داریم در چه افق فکری فکر می‌کنیم و افق فکری ما چیست و افق فکری دیگران چیست؟ اینجا افق‌ها مشخص می‌شود و نشان می‌دهد خودش را، فضای خودش را نشان

می‌دهد.

روضه خیلی تأثیر دارد. روضه باعث می‌شود که مطالبی که انسان شنیده در ذهن و در قلب حک بشود، ثبت بشود، و یک جنبهٔ نورانیّتی پیدا بکند. نه اینکه فقط مثل یک نوار، یک مطالبی گفته شد و بعد هم خداحافظِ شما و بفرمایید بیرون، چای بخورید و بروید! نه! این مطالب در قلب می‌ماند.

استفاده از حکایات و اشعار در سخنرانی

از حکایات و مطالب آموزنده و کلمات بزرگان، زندگی بزرگان، اولیاء خدا که در تراجم هست در *تذکرهٔ الأولیاء* شیخ عطار، *نفحات الأنس* جامی، *طرائق الحقایق*، نظایر اینها از شرح حال بزرگان هست، اگر انسان آنها را بتواند جمع آوری بکند و به مناسبت ذکر بکند، تأثیر فروانی دارد. امیرالمؤمنین علیه السّلام هم در آن حِکَم خودشان این را دارند که این حِکَم می‌تواند در نفس تأثیر بگذارد. یک وقت می‌بینی یک نکته، یک نیم‌خط، یک خطی که انسان از یک بزرگ نقل بکند، اصلا تأثیری دارد که یک ماه صحبت شاید آن تأثیر را نداشته باشد. دیده‌اید گاهی اوقات من از مرحوم آقا یک جملاتی می‌گویم یک‌دفعه همهٔ شما چهره‌هایتان باز می‌شود!؟ این کلام، کلامی‌است که از یک بزرگ نقل شده، از یک شخص ولی خدا نقل شده، تأثیر دارد، تحوّلی ایجاد می‌کند، انقلابی در نفس ایجاد می‌کند. از این مطالب بسیار بسیار مفید است که انسان در صحبت‌های خودش بیاورد.

رعایت حال افراد و مستمعین، و ارزیابی توانایی مجلس برای تلقی مطالب، از مسائلی است که باید به آن توجه کرد.

اشعاری که انتخاب می‌شود، از شعرای معروف انتخاب شود، اشعاری باشد که در آن حکمت و مطالب جالب باشد. گویندگانش افراد جانداری باشند، اهل حال باشند. مثلاً فؤاد کرمانی، واقعاً چه اشعاری دارد!

زنده جاوید کیست *** کشتهٔ شمشیر دوست

چقدر این شعرش شعر جانداری است. یا مثل اشعار نیّر تبریزی، یا مثلاً اشعار مرحوم کمپانی و یا اشعار مرحوم فیض. به جای اینکه آدم اشعاری را بگوید که گویندگانی دارند که خیلی حالا [اشعار نابی نیست] طرف آمده یک چیزی گفته، کلماتی سر هم کرده است.

لذا خوب است انسان برای انتخاب اشعار با افراد دیگر مشورت بکند، اگر اشعاری می‌خواند از مثنوی و غیر مثنوی، این‌طور نباشد که بنویسد و بیاورد که بخواند، چون ممکن است که در ترکیب شعر و کلمات اشتباهاتی هست ـ من دیده‌ام، جاهای مختلف دیده‌ام ـ قبل از منبر باید آدم خودش نگاه کند، خودش نگاه کند، روان بشود، ایرادی، اشکالی چیزی که نداشت، آن‌موقع بیاید بخواند.

بعضی‌ها همین‌طوری یک چیزی را می‌نویسند روی کاغذ و [می‌آورند روی منبر] اصلا نگاه نکرده، روان نکرده، اصلا هنوز در بعضی از کلماتش گیر است. این باعث می‌شود همان سکتی که پیدا می‌شود، همان

اشتباهی که پیدا می‌شود، مجلس را از آن حال برگرداند. همین‌که [مستمع] توجه می‌کند، عجب! این شعر را غلط خواند، حال مجلس می‌رود. حال مجلس را نباید بُرد، باید مجلس را کشاند، آن حال و هوایی که در آن مجلس هست باید آن را کشاند، باید آورد، باید تا به آخر رساند. اگر یک غلطی باشد، همان‌جا یک‌دفعه انگار توقف شد، یک ایست شد و تا حالا بخواهی دوباره استارت بزنی و راه بیندازی مقداری کار دارد.

لذا اشعاری که می‌خوانیم قبلاً باید نسبت به آن روانِ روان و بدون اشکال باشیم، بعد بیاییم این را بخوانیم. در بیان اشعار تند نباید بخوانیم، آهسته باید بخوانیم، نه اینکه بخوانیم برویم. تکیه بکنیم روی آن کلمات اشعار، اگر هم با صدا هست که آن حال خودش را دارد.

کیفیت انتخاب اشعار و نوحه‌خوانی

مطلب دیگر برای افرادی که اهل ذکر هستند، این است که اشعاری که انتخاب می‌کنند، دقت داشته باشند که با هم سنخیت داشته باشد. یک شعر، مجلس را در یک حال و هوا می‌برد، و شعر دیگر یک‌دفعه از اینجا به جای دیگر می‌برد. این شعر در یک فضایی هست، بعد آن یکی در یک فضای دیگری هست. شعری که انتخاب می‌شود از اوّل تا آخر یک نَسَق داشته باشد. و همین‌طور هم اگر قرار است نوحه باشد، نوحه با این شعرها مطابقت کند، نه اینکه شعر مربوط به یک چیز باشد و نوحه مربوط به چیز دیگر، خب حالا یک سینه هم بزنیم! مثل اینکه قرار دو خط شعر گفته بشود و تمام بشود. آن شعر و حلقهٔ اتّصال و بعد هم آن نوحه و اینها، در یک قسم باشد، یا اینکه فرض بکنید که آن مطالبی که به عنوان ـ حالا نه نوحه ـ حالا به عنوان ارجوزه گفته می‌شود که افراد پاسخی بدهند، اینها در یک حالت باشد، این حالت تنسیق باشد، تا اینکه آن حال از بین نرود.

و بعد هم فاصله نیفتد، اینطور نباشد که فرض کنید یک شعری می‌خواهیم بخوانیم، دست بکنیم در جیب‌مان آن را پیدا بکنیم! [بگوییم] یک صلواتی حالا بفرستید. این مسئله اصلا به‌طور کلی حال و هوای مجلس را می‌گیرد. صلوات جا دارد، نه اینکه حالا یک صلوات بفرستید تا مثلاً کاغذ پیدا بشود، پیدا نشد صلوات دوّم را بفرستید! خدا پدر و مادرتان را بیامرزد! سومی را هم بفرستید بلکه درست شود! همه این کارها باید قبلاً شده باشد. این صلوات‌ها را خودتان در خانه بفرستید! اینجا به خلق‌الله نگویید صلوات! اینها را قشنگ به این نحوه تنظیم کنید.

نوحه‌ای که انتخاب می‌شود، نوحه نوحهٔ معنادار و پیام آور باشد. زینبم رفت جلو، علی‌اکبر گیسوانش [آنطور بود] این حرف‌ها چیست؟ آن زمان گذشت، الآن مردم از ما پیام می‌خواهند آقاجان! پیام می‌خواهند، حرف می‌خواهند، پیام عاشورا می‌خواهند، باید به مردم پیام عاشورا را منتقل کنیم. شعر نباید شعر موهن باشد. اصحاب امام حسین عظمت داشتند، ذراری سیّدالشّهدا و اهل‌بیت سیّدالشّهدا عظمت داشتند. تمام عالم

را جلوی پایشان می‌گذاشتید اعتناء نمی‌کردند. این مطالب را بایستی که انسان بگوید. در تعبیری که در روضه نسبت به آنها می‌آوریم، نباید تعبیری باشد که موجب وهن آنها باشد. گرچه در بعضی از مقاتل بعضی از تعبیرها هست، ولی هر تعبیری را که انسان نباید بگوید. حالا این چیزها را انسان باید خودش بداند، باید بداند، اما آنچه را هم که هست، نباید بگوید. یک حُسن سلیقه می‌خواهد در انتخاب مطالب، انسان چه مطالبی را انتخاب کند و بگوید. هرچیزی را که نباید بگوید، انسان تعبیری نگوید تا مخاطب برایش سؤالی ایجاد بشود، ابهامی‌ایجاد بشود.

لذا مقام ائمّه و داستان کربلا بایستی که در جای خودش محفوظ باشد و انسان بایستی که در این زمینه رعایت این مطالب را داشته باشد.

علی کلّ حال اینها مطالبی است که فضای مجلس را عوض می‌کند، مطالب را در جایگاه خودش قرار می‌دهد و افراد بهتر می‌توانند از این‌گونه مسائل استفاده می‌کنند.

مطالب دیگری هم در ذهن بنده بود که خدمت رفقا عرض کنم منتها خب حالا چون یک جنبهٔ عمومی و کلی دارد، دیگر از بیان آن مطالب صرف نظر شد و فقط به ذکر همین مطالب کلی پرداخته شد. امیدواریم که خداوند قلم ما را، قدم ما را، راه ما را، نفَس ما را، همّت ما را، تمام این آثار وجودی ما را در راه رضای خودش و تحصیل رضای اولیاء خودش إن‌شاءالله مصروف بگرداند و اشتغال ما را که بسیار بسیار اشتغال خطیری است؛ با یک حرف می‌توانیم یک مطلب را برگردانیم، با یک حرف می‌توانیم راه یک شخص را عوض کنیم، یک شخص را به بهشت، یک شخص را به جهنم برسانیم، مخصوصاً در این فتن آخرالزمان که دیگر نیازی به [گفتن] این‌گونه مسائل نیست، خدا هدف ما را فقط خشنودی ولیّ امرش و امام زمانش، امام زمان ما قرار بدهد و ما را در زیر سایهٔ آن حضرت زنده بدارد و به ولایت او ما را بمیراند و در روز قیامت محشور بگرداند.

اللَهمّ صَلِّ علیٰ محمّدٍ و آلِ محمّد